



برگزار یا برگذار

علی اشرف صادقی

در لغت‌نامهٔ دهخدا کلمهٔ برگذار به معنی اجرا آمده و مأخذ این معنی فرهنگ فارسی معین ذکر شده است.^۱ فعل برگذاردن نیز چنین معنی شده است: «... برگزاردن، انجام دادن، فیصله دادن، برگزاردن. رجوع به برگزاردن شود». سپس به دنبال این مطلب در حاشیهٔ کتاب مطلب زیر نوشته شده است: «گزاردن و گزاردن و ترکیبات آنها در نوشتهٔ (کذا به جای نوشته‌های) قدما دقیق نیست و اغلب شواهد آن (کذا به جای آنها) با هم مشتبه می‌گردد». برگذار شدن و برگذار کردن نیز چنین شرح داده شده است:

«برگزار شدن: ... پایان یافتن، ختم شدن، انجام یافتن، به انجام رسیدن. (یادداشت مؤلف): پس از برگذار شدن مراسم تاج‌گذاری، پس از برگذار شدن مراسم حج. و رجوع به برگزار شدن شود». «برگزار کردن: ... [۱-] انجام دادن، اجرا کردن (فرهنگ فارسی معین). [۲-] به

(۱) این بخش از حرف «ب» لغت‌نامه را دکتر سعید نجفی اسداللهی تهیه کرده و آن را با مرحوم محمد پروین گنابادی و دکتر محمد دبیرسیاقی مقابله کرده است.

پایان بردن (فرهنگ فارسی معین). به انجام رسانیدن، ختم کردن، وگذار کردن، خاتمه بخشیدن: عروسی را با صد تومان برگزار کردند؛ عزا را با سه نهار و یک هفته و یک چله برگزار کردند؛ مهمانی را به یک عصرانه برگزار کردند (از یادداشت مؤلف). [۳-] سپری کردن، سپری ساختن (فرهنگ فارسی معین). [۴-] بر پا داشتن (فرهنگ فارسی معین).»

تعریف برگزاری نیز به این شرح است: «... برگزاردن، ترتیب دادن، همه اطراف و جوانب کاری را صورت تحقق بخشیدن، به تهیه لوازم اسباب کاری از هر جهت قیام کردن: برگزاری مراسم حج، برگزاری مراسم جشن. و رجوع به برگزاری شود». و این هم شرح برگذاشتن: «... فیصله دادن، تمام کردن، انجام دادن: امیر سخت مقصر می‌دانست صاحب را و بر لفظ او پیوسته می‌رفت که وی این کار را برنخواهد گذاشت و امیری خراسان وی را خوش آمده است. (تاریخ بیهقی، چاپ ادیب پیشاوری [ص ۵۴۵])»

حال به تعریف برگزاردن و مشتقات و ترکیبات آن رجوع می‌کنیم. برگزاردن در لغت‌نامه به این معانی آمده است: «... [۱-] انجام دادن، فیصله دادن، کردن، برگزاردن: چند کار سلطان مسعود برگزارد همه با نام (تاریخ بیهقی، چاپ ادیب، ص ۳۴۴). (با چهار شاهد دیگر از تاریخ بیهقی) [۲-] «رسیدگی کردن، فیصله دادن، تمام کردن: حساب او پیش باید گرفت و برگزارد (تاریخ بیهقی، چاپ ادیب، ص ۳۹۵). رجوع به برگزاردن شود». (مؤلفان در حاشیه مربوط به این مدخل همان مطلبی را که درباره غیر دقیق بودن استعمال گزاردن و گذاردن نوشته‌اند عیناً تکرار کرده‌اند). «برگزار شدن: ... برگزار شدن، انجام یافتن. رجوع [به] برگزار شدن و برگزار کردن شود». «برگزار کردن: ... برگزار کردن، به انجام رسانیدن. رجوع به برگزار کردن شود». «برگزاری: ... برگزاردن، به انجام رسانیدن، ترتیب دادن. رجوع به برگزاری شود».

از مطالبی که در بالا نقل شد دو نکته به دست می‌آید: ۱- اینکه دهخدا و دست‌اندرکاران تدوین و چاپ این بخش از لغت‌نامه، برگزار و ترکیبات آن را هم با ذال معجمه درست می‌دانسته‌اند و هم با زای خواهر «را». ۲- اینکه دهخدا و همکاران او

برای برگزار و ترکیبات آن در معانی مذکور جز یک شاهد از تاریخ بیهقی شاهد دیگری به دست نیآورده‌اند.

قبل از مراجعه به فرهنگ فارسی معین برای آگاهی از نظر او در این باره لازم است این نکته را روشن کنیم که برگذاشتن، در شاهی که دهخدا از بیهقی برای این کلمه به دست داده، در چاپ قاسم غنی و علی‌اکبر فیاض (ص ۵۳۵) و چاپ سعید نفیسی (ج ۲، ص ۶۵۲) و چاپ علی‌اکبر فیاض (ص ۷۰۶) و در چاپ محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی (ص ۵۳۷) به صورت «برگذاشتن» آمده است و بنابراین برگزار و ترکیبات آن در آثار قدما شاهی ندارد. حال ببینیم دکتر معین در این باره چه گفته است.

معین در فرهنگ خود تنها «برگزار» و «برگزار کردن» را ثبت کرده و اصلاً برگزار و مشتقات و ترکیبات آن را نیآورده است.

حسن انوری و همکاران او در فرهنگ بزرگ سخن برگزار و برگذاری را به برگزار و برگزاری رجوع داده و برای برگذاری شاهد زیر را از جلد ۲ طهران قدیم جعفر شهری، ص ۲۳۰، نقل کرده: «برای برگذاری چراغانی روزها وقت صرف کردند» و برای برگذاشتن همان شاهد بیهقی را به نقل از لغت‌نامه دهخدا آورده‌اند. اینان ذیل مدخل «برگزار» ترکیبات برگزار شدن، برگزار کردن، به چیزی برگزار شدن و به چیزی برگزار کردن را با شواهدی از شهری، جمال‌زاده، اسلامی ندوشن، علوی و آل احمد آورده و در پایان مدخل افزوده‌اند: «املائی «برگزار» در خط امروز چنین است؛ قبلاً آن را اغلب با «ذ» به صورت «برگزار» می‌نوشتند. سپس «برگزاردن» را به معنی انجام دادن با دو شاهد زیر درج کرده‌اند: «ما را ناچار به حاکمی حاجت باشد که حکم ما بکند و شغل ما را برگزارد. [محمدبن عبدالله] بخاری، [داستان‌های بیدپای]، ص ۱۸۴؛ کارهای سخت نیکو برگزاردی. [تاریخ] بیهقی، [چاپ فیاض]، ص ۵۲۳». و سرانجام ذیل مدخل «برگزاری» آن را به معنی برگزار شدن و برگزار کردن نوشته و شواهدی از همان کتاب شهری (ج ۳، ص ۲۸۱) برای آن نقل کرده و همان

توضیحی را که ذیل برگزار در مورد املائی آن آورده بودند تکرار کرده‌اند. به عنوان آخرین نظر نوشته ابوالحسن نجفی در غلط‌نویسیم را نقل می‌کنیم. نجفی ذیل «برگزار کردن/ برگزار کردن» می‌نویسد:

«برگزار و برگزار به ترتیب از برگذاشتن و برگزاردن گرفته شده است. دو فعل مرکب اخیر در متون معتبر فارسی کم و بیش به یک معنی به کار رفته‌اند و بر اساس شواهد موجود نمی‌توان حکم کرد که آیا برگذار با حرف «ذ» صحیح است یا برگزار با حرف «ز». فقط چنین می‌نماید که برگذاشتن به معنای «انجام دادن، فیصله دادن» بوده است و برگزاردن به معنی «تقبل کردن، بر عهده گرفتن». علت اینکه در انشای معاصران این اصطلاح را بیشتر به صورت برگزار کردن، یعنی با حرف «ز» به کار می‌برند این است که آن را، آگاهانه یا ناآگاهانه، با گزاردن به معنای «به جا آوردن و ادا کردن» از یک مقوله می‌شمارند و فعل برگذاشتن را که امروز نامستعمل است طبعاً در نظر نمی‌آورند، ولی متضاد فعل اخیر را که فروگذاشتن به معنی «کوتاهی کردن در کار و انجام ندادن» است و امروز نیز متداول است نباید از نظر دور داشت. حتی می‌توان گفت که برگزار کردن متضاد فروگذاشتن است و همچنان‌که ترکیب اخیر با حرف «ذ» نوشته می‌شود، ترکیب نخست نیز باید با حرف «ذ» نوشته شود.

فرهنگ معین ترکیب برگزار کردن را فقط با حرف «ذ» ضبط کرده است و به نظر می‌آید که همین املا صحیح است. فضلالی معاصر نیز در نوشته‌های خود آن را با همین املا به کار برده‌اند: «مقصود این است که آقایان تشویق کنند، تبلیغ کنند... بلکه جشن سال آتیه خیلی آبرومندانه برگزار شود» (محمدعلی فروغی، مقالات فروغی، تهران ۱۳۵۱، ص ۲۹)؛ «اصل عیب در اینجاست که می‌خواهیم همه کار را به اجمال و اهمال برگزار کنیم» (مجتبی مینوی، در مجله یغما، [سال دهم]، دی ۱۳۳۶، ص ۴۳۹)»

چنان‌که می‌بینیم نجفی هیچ مثالی از آثار قدما برای ادعای خود نقل نکرده است. حال ببینیم معانی گزاردن و گزاردن چیست تا به معنای برگزار/ برگزار برسیم. در زبان پهلوی یکی از معانی فعل wizārdan انجام دادن و اجرا کردن است. مکنزی در فرهنگ

پهلوی خود این فعل را به perform و fulfil ترجمه کرده است. این فعل در فارسی به گزاردن تحول پیدا کرده است. یکی از معانی فعل widārdan نیز گزارندن، عبور دادن و منتقل کردن است. صورت فارسی این فعل نیز گزاردن است. در هر دو زبان پهلوی و فارسی پیشوندهای فعلی به دو منظور تقویت و تغییر معنای افعال ساده به آنها افزوده می‌شوند. بنابراین در فعل برگزاردن ما باید منتظر تقویت معنی صورت ساده آن یا تغییر این معنی باشیم. صورت تقویت، یا مؤکدشده معنی گزاردن به معنی انجام دادن و اجرا کردن چیزی جز خود این معانی نیست، همچنان‌که در گزیدن و برگزیدن نیز ما شاهد تفاوتی در معنای این دو فعل نیستیم. در مورد گزاردن نیز همین وضع وجود دارد و برگزاردن. اگر اصلاً به این معنی به کار رفته باشد. باید به معنی عبور دادن و منتقل کردن با تأکید و تقویت، یا معنای متفاوتی با معنای گزاردن باشد. حال ببینیم شواهدی که از متون کهن در دست است چه نشان می‌دهند. تا آنجایی که پیکره واژگان گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی نشان می‌دهد در هیچ‌یک از متون کهن فارسی برگزاردن و ترکیبات و مشتقات آن به کار نرفته و تنها ترکیب برگذار کردن، با همین املا، در صد ساله اخیر رایج شده است. برعکس، برگزاردن به معنی انجام دادن و اجرا کردن در متون کهن مثال‌های فراوان دارد که در اینجا چند نمونه از آن را نقل می‌کنیم.

خواست الله که برگزارد کاری که درخواست وی کردنی بود (بخشی از تفسیر کهن به پارسی، ص ۲۹)؛ و میان پیغامبران ایشان کار برگزاردند به داد و سزا (همان، ص ۱۲۳)؛ پیش ما کس نبود از پیران دولت که کاری را برگزاردی یا تدبیری راست کردی (بیهقی ۱۳۵۰، ص ۴۱۹)؛ خوارزمشاه... در آن مدت چند کار سلطان مسعود برگزارد همه با نام (همان، ص ۴۳۲)؛ و کارها سخت نیکو برگزاردی (همان، ص ۵۲۳)؛ و کارها همه سالار برمی‌گزارد (همان، ص ۷۳۲)؛ ما برگزاردیم تو را حکم و برگشادیم تو را داوری (مبیدی ۱۳۳۹، ج ۹، ص ۲۰۲)؛ ایشان که جهود شدند... و صابیان و ترسایان و گبران... الله برگزارد کار و حکم

کند میان ایشان روز رستاخیز (همان، ج ۶، ص ۳۲۸)؛ او راست کار برگزاردن و نهاد نهادن و کار راندن (همان، ج ۷، ص ۳۱۸)؛ می‌دانستم که تو در هیچ کاری شتابزدگی نکنی و تا بازندانی کاری بدین بزرگی برنگزاری (بخاری ۱۳۶۱، ص ۲۷۰)؛

تو اگر روی و گرنی، بدود سعادت تو همه کار برگزارد به سکون و مهربانی
(مولوی ۱۳۴۰، ج ۶، ص ۱۲۹)

همی گو نام شمس‌الدین تبریز کزو این کارها را برگزار
(همان، ج ۶، ص ۵۰)

ای یگانه هین دوگانه برگزار تا مزین گردد از تو روزگار
(مولوی، مثنوی، دفتر ۳، ص ۱۱۹)

وام دارد از ذهب او نه هزار وام را از بعض این گو برگزار
(همان، دفتر ۶، ص ۴۷۴)

در پیکره گروه فرهنگ‌نویسی از متون متعلق به بعد از قرن هفتم از برگزاردن شاهی ثبت نشده است. در نوشته‌های صد و پنجاه سال اخیر این فعل به شکل مرکب برگزار کردن به کار رفته و املاهای آن با «ز» بسیار بیشتر از «ذ» است. به مثال‌های زیر توجه بفرمائید:

زن نایب‌السلطنه... سوم شوهر را برگزار کرده مجدداً حسب‌الامر شاه او را خانۀ نایب‌السلطنه بردند (اعتمادالسلطنه ۱۳۵۰، ص ۴۷۶)؛ مجلس و تماشا برگزار، انعام و خلعتی به گاودارها دادند و مردم تماشاچی متفرق شدند (امین‌الدوله ۱۳۵۴، ص ۴۰۲)؛ میرزا... شب‌ها را با نیمرو یا خاکینه و سالاد و یک گیلان شراب... به شرطی که پول داشت... برگزار می‌کرد (علوی ۱۳۵۷، ص ۱۶)؛ آمیز رضا... نفهمیده بود نماز جماعت را چگونه برگزار کند (آل احمد ۱۳۶۹، ص ۶۴)؛ سید جعفر که صاحب عزا هم به شمار می‌رفت استطاعتی نداشت تا مراسم عزا را آبرومند برگزار کند (آل احمد ۱۳۳۳، ص ۲۳)؛ عباس به خنده برگزار کرد (دولت‌آبادی ۱۳۶۱، ص ۲۲۱)؛ نمی‌دانستم چرا باید موضوع را به سکوت برگزار کنم (افغانی، شوهر آهو خانم، ص ۹۱)؛ آهو عید بچه‌ها را آن سال بهتر از

سال‌های پیش برگزار کرد (همو، ص ۷۹۰)؛ سخنرانی عباس حکمت ساعت هشت شب برگزار می‌شود (فصیح ۱۳۶۲، ص ۲۰۵)؛ تمجید و تحسین شیرین‌کاری زندانش را... با قیافه گرفته‌ای برگزار کرد (دریابندری ۱۳۶۱، ص ۳۵)؛ یک وعده غذا را هم می‌توان به همان مقدار برگزار کرد (دریابندری ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۷۴۴)؛ نویسنده... آنچه درباره اسلاف آغامحمدخان قاجار نوشته، برخی از مطالب را به اختصار برگزار کرده (یوسفی ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۴۰۲)؛ قصه‌پرداز... چون بیان مقصود را به اختصار برگزار می‌کند، به تسلسل داستان خللی وارد نمی‌شود (همان، ج ۱، ص ۲۳۷)؛ جشن عروسی و سور کدخدایی... باید مفصل و باشکوه هم برگزار شود. (مؤتمن ۱۳۶۸، ص ۱۴۹)

اما بعضی از کسانی که این فعل را با «ذ» نوشته‌اند از این قرارند:

مجتبی مینوی در «هدایای هیمکف»، یغما، سال دوم، ش ۱، فروردین ۱۳۲۸، ص ۱۹: «شرط ادب این است که این ضیافت عجیب را بدون سؤال و جواب برگزار کنم». نیز نقل شده در همو، داستان‌ها و قصه‌ها، ص ۲۶۴. مثال دیگری نیز از او در بالا، ضمن نقل مطالب نجفی از غلط نویسیم، نقل شد.

سعید نفیسی در ستارگان سیاه، ص ۱۲۳: «او هم چند روزی دی و بهمن را به امید نوروز به صبر و بردباری برگزار می‌کرد». پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
صادق هدایت در زنده به گور، ص ۸۱: «وقتی که لاله‌ها روشن بود و عقد برگزار شده بود، همه رفته بودند مگر نه حسن».

محمد حجازی در زیبا، ص ۱۷۵: «بارهای اول به حرف‌های معمولی و بیشتر به سکوت برگزار می‌شد».

عبدالحسین زرین‌کوب در نه شرقی نه غربی، انسانی، ص ۶۷، ۷۵، ۲۸۰، ۴۱۰ و ۵۴۴. مثال از صفحه‌آخر: «بینیم هفته بعد کار معبد چطور برگزار می‌شود».

امیرحسین آریان‌پور در ترجمه زمینه جامعه‌شناسی از آگ برن و نیم‌گف، ص ۳۶۰: «آنان که برگزاری شعائر را یگانه وسیله حصول این مقصود می‌دانند بر خطا هستند». نیز در ص ۳۵۹.

ابوالحسن نجفی در ترجمه خانواده تیبو از مارتن دوگار، ص ۳۰۰، ۵۷۱، ۵۹۰، ۱۰۰۹ و ۲۲۵۷. مثال از ص ۳۰۰: «مراسم تدفین در ساعت نه برگزار می‌شود».

بعضی از کسانی که این کلمه را به هر دو صورت آورده‌اند:

عبدالله مستوفی در شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۳۲، آن را با «ز» نوشته: «محمدعلی میرزا دولت‌شاه که در کرمانشاهان حکومت داشت و منشی‌ها او را سرحددار عراقین می‌نوشتند با پشاهای بغداد و سلیمانیه مکاتبه‌ای می‌نمود و حد مداخله ایران را در انتخاب والی‌های این دو محل به این وسیله حفظ و برگزار می‌کرد». اما در ج ۳، ص ۶۴۱، آن را با «ذ» ضبط کرده است: «انگلیس‌ها به وعده میانجیگری خود به امروز و فردا برگزار کردند».

جعفر شهری در شکر تلخ، ص ۵۷، ۱۱۶، ۲۰۸ و ۲۹۰ آن را با «ذ» آورده. مثال از ص ۱۱۶: «به گمانم از نظر مالی چنان قدرتی برای معالجه او نداشتید که به همین مختصر برگذارش نمودید». اما در طهران قدیم، ج ۲، ص ۴۰۹ و ج ۴، ص ۴۷۴ و حاجی دوباره، ص ۹ آن را با «ز» نوشته است. مثال از طهران قدیم، ج ۲، ص ۴۰۹: «اموال بسیاری از مردم را به جهت برگزاری سوگواری امام می‌آوردند، بالا کشیده، تصاحب می‌کردند».

بهاءالدین خرمشاهی در ترجمه درد جاودانگی از میگل دِ اونامونو، در ص ۱۷۶ آن را با «ذ» نوشته: «هرگز نخواستیم در موضوعی که دیگران به سکوت برگذارش کرده‌اند ساکت بمانم». اما در ص ۳۵۹ آن را با «ز» ضبط کرده است: «قدیسان... با ارتکاب جزئی‌ترین تقصیر و تخطی، تقصیراتی که اهل دنیا به لبخند برگزار می‌کنند خود را بزرگترین گناهکار می‌شمارند».

اکنون به توضیح درباره نوشته فرهنگ‌نویسانی که آراء آنها در بالا نقل شد می‌پردازیم.

۱) دهخدا و همکاران او. اینکه همکاران او گفته‌اند استعمال گزاردن و گزاردن در آثار قدما دقیق نیست و شواهد آنها اغلب با هم مشتبه می‌گردد، با توجه به شواهدی که از متون قدیم نقل شد درست نیست. ثانیاً معنی ۱ برگزار کردن در لغت‌نامه، یعنی «انجام

دادن، اجرا کردن»، با معنی ۴ آن، یعنی «برپا داشتن» یکی است.

(۲) معین. اینکه معین این فعل را با «ذ» ثبت کرده و املائی برگزاردن را به کلی کنار

گذاشته اشتباه محض و ناشی از عدم توجه او به شواهد متون کهن است.

(۳) انوری و همکاران او. اینکه نوشته‌اند املائی برگزار مربوط به زمان ما است و

در قدیم آن را به صورت برگزار می‌نوشته‌اند یکسره اشتباه است. جالب است که اینان

خود دو شاهد از تاریخ بیهقی و داستان‌های ییدپای برای برگزاردن نقل کرده‌اند، ولی هیچ

شاهدی برای برگزاردن - غیر از شاهد غلط دهخدا از تاریخ بیهقی - از متون کهن به

دست نداده‌اند.

(۴) نجفی. در نوشته نجفی چند نکته هست که نیاز به توضیح دارد. ۱- نظر او

درباره اینکه دو فعل برگذاشتن و برگزاردن در متون معتبر فارسی کم و بیش به یک

معنی به کار رفته‌اند نادرست است، زیرا چنان‌که دیدیم برگذاشتن اصلاً وجود ندارد تا

مترادف برگزاردن باشد. ۲- برگزاردن به معنی تقبل کردن و بر عهده گرفتن نیست. ۳-

برگزاردن حتماً با گزاردن ارتباط دارد و طبعاً با برگذاشتن غیرموجود بی ارتباط است.

۴- فروگذاشتن مرکب از «فرو» به معنی پایین و «گذاشتن» است و معنی اصلی آن «به

زمین گذاشتن» و مجازاً «رها کردن، ترک کردن و فراموش کردن» است. صورت دیگر

این فعل «فروگذازدن» و معنی دیگر این دو فعل «آویختن» است. بنابراین فروگذاشتن /

گذازدن و صورت امروزی آن یعنی «فروگذازدن» متضاد «برگزار کردن» غیرموجود

نیست. مترادف فروگذازدن / گذاشتن در متون قدیم فرونهادن و فروهشتن بوده است.

فروداشتن نیز در این معنی به کار رفته است. (← اسکندرنامه، ص ۱۴۸)

حال که بحث برگزاردن و برگزار به پایان رسید توضیح این نکته نیز بی‌فایده

نخواهد بود که برگذاشتن / گزاردن به معنی بالا نهادن، بالاتر بردن و مجازاً برتری نهادن

و جایگاه و مقام کسی را بالاتر از دیگران قرار دادن است. غیر از یک بیت فردوسی و

دو بیت ناصر خسرو که در لغت‌نامهٔ دهخدا ذیل برگذارن و چهار شاهد دیگر که ذیل برگذاشتن از فردوسی و فرّخی و سوزنی به عنوان شاهد این معنی آمده است به شواهد زیر نیز باید توجه کرد (شاهد ناصر خسرو در لغت‌نامه ذیل برگذارن تکراری است):

که خورشید از او شرم دارد همی سر از آسمان برگذارد همی

(یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی ۱۳۴۴، ص ۱۲۵)

سر از آسمان برگذارد همی ز شمشیر او مرگ یارد همی

(عیوقی ۱۳۴۳، ص ۶۰)

آنم که گر به شعر فرودآیدی سرم از اوج جرم شعری سر برگذارمی

(سید حسن غزنوی ۱۳۲۸، ص ۲۵۶)

«دختر آزادبخت... شاه را گفت... اگر چنان‌که سوگند خوری که مرا بر جملهٔ زنان اختیار کنی، چه اینجا و چه به روم مرا از دختر فور برگذاری و بانوی بانوان باشم، این را بر تو آشکارا کنم.» (اسکندرنامه، ص ۲۹-۲۸)

یک معنی دیگر «برگذاشتن کسی به کسی یا پیش کسی» عبور دادن او از پیش او است. برگذرانیدن نیز به همین معنی به کار رفته است. به شاهد زیر توجه کنید:

«پس یک خادم را فرمود که زنان و کنیزکان را یک به یک پیش من آور و پیش من برگذار. پس خادمان ایشان را می‌آوردند و به شاه برمی‌گذرانیدند و شاه همه را می‌شناخت. پس آن امیرزاده را بیاوردند و به شاه برگذرانیدند.» (اسکندرنامه، ص ۱۴۸)

سرانجام باید به معنای دیگری از «برگزار» اشاره کرد که بعضی فرهنگ‌ها نیز آن را ضبط کرده‌اند و آن پیشکش و هدیه است. مؤلف فرهنگ آندراج به نقل از فرهنگ فرنگ برگزار را به معنی عطیه و بخشش دانسته، ولی شاهی برای آن نیاورده است. این معنی برای برگزار در فرهنگ فارسی - انگلیسی استیگاس نیز آمده است. در لغت‌نامهٔ دهخدا شاهد زیر از ابوالمعانی برای این معنی آمده که ظاهراً از فرهنگ شعوری گرفته

شده است:

برده بودم پیش جانان تحفه جانم به دست برگذار مختصر بوده، نکرد از من قبول

شاهد دیگر از منتخب التواریخ عبدالقادر بداؤنی: «در این اثناى دو سه کشتی پر از اسباب و اقمشه و جواهر نفیس به نظر او گذرانیدند. به مجرد دیدن، همه را به عبدالله‌خان اوزبک برگذار کرد.» (ج ۲، ص ۴۷)

دو شاهد زیر نیز از اسکندرنامه (بخش ختا)، منسوب به منوچهرخان حکیم، در دست است:

پس فرمود تا تخت ایشان را برداشته به روی هوا بلند، فرود شدند. بعد از ساعتی شهزاده دید که باز آن هر دو تخت را از روی هوا فرود آوردند و هر کدام از آن پیرمردان صندوقچه‌ای در پیش خود داشتند. آوردند در پیش فریدون برگذار کردند و گفتند... این امانتی است که حضرت داوود به ما داده بود که به تو سپاریم (ص ۲۷۴)؛ مهتر دوران در پیش آن جوکی آمده، پای خود را جفت کرده، بر او سلام کرد و حبّ نباتی بر کف گرفته برگذار کرد. آن جوکی بابا نسیم را به گوشه چشم تواضع کرد. به خاطرش رسید که مگر سرهنگ را از برگذار (متن: برگزار) کردن آن حبّ نبات مطلوبی است. سر برآورد و گفت که ای مرد دردمند چه مطلب داری؟ (ص ۲۹۸)

شاهد زیر نیز از سفرنامه رضاقلی میرزا نوه فتحعلیشاه است:

«جمعی از حرم خاقان مغفور مثل ضیاءالسلطنه و فخرالدوله و پاره[ای] دیگر از زنان و دختران، ظل‌السلطان را برداشته با خازن‌الدوله و کلید خزانه و تاج شاهانه با جواهرآلات و کوه نور و تاج ماه و جواهرات نامی به حضور محمد شاهی شتافته، در غایت ذلت و معذرت همان تاجی که بر سر گذاشته با جواهرات نفیسه به دست نیاز گرفته خدمت محمدشاه برگذار نمود.» (ص ۱۵)

بدیهی است که این معنی برگذار از معنی اصلی آن یعنی گذراندن گرفته شده است. برگذار یعنی چیزی که به پیش کسی گذرانده می‌شود.

فروغی در جمله زیر برگذار را به جای واگذار به کار برده است: «بیان مختصری از آن

احوال را به فصول آینده برگزار می‌کنیم». (فروغی ۱۳۱۸، ج ۱، ص ۹۵)

منابع

- آگ‌برن و نیم‌کف (۱۳۴۵)، زمینه جامعه‌شناسی، ترجمه امیرحسین آریان‌پور، دهخدا، تهران.
- آل احمد، جلال (۱۳۳۳)، اورازان، دانش، تهران.
- _____ (۱۳۶۹)، دید و بازدید، پاییز، تهران.
- اسکندرنامه (۱۳۴۳)، به تصحیح ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- اعتمادالسلطنه (۱۳۵۰)، روزنامه خاطرات، به کوشش ایرج افشار، امیرکبیر، تهران.
- افغانی، علی محمد (بی‌تا)، شوهر آهوخانم، انتشارات سازمان کتاب‌های جیبی، تهران.
- امین‌الدوله (۱۳۵۴)، سفرنامه امین‌الدوله، توس، تهران.
- انوری، حسن (سرپرست) (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، سخن، تهران.
- اونامونو (۱۳۷۵)، درد جاودانگی، ترجمه بهاء‌الدین خرّمشاهی، ناهید، تهران.
- بخاری، محمدبن عبدالله (۱۳۶۱)، داستان‌های بیدپای، به تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمد روشن، خوارزمی، تهران.
- بخشی از تفسیری کهن به پارسی (۱۳۷۵)، به تصحیح مرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران.
- بداونی، عبدالقادر (۱۳۸۰)، منتخب‌التواریخ، به تصحیح مولوی احمدعلی صاحب، چاپ مجدد به کوشش توفیق ه. سبحانی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۰۷ق)، تاریخ بیهقی، به تصحیح ادیب پیشاوری، چاپ سنگی، تهران.
- _____ (۱۳۲۴)، تاریخ بیهقی، به تصحیح قاسم غنی و علی‌اکبر فیاض، وزارت فرهنگ، تهران.
- _____ (۱۳۲۶)، تاریخ بیهقی، ج ۲، به تصحیح سعید نفیسی، دانشگاه تهران، تهران.
- _____ (۱۳۵۰)، تاریخ بیهقی، به تصحیح علی‌اکبر فیاض، دانشگاه فردوسی، مشهد.
- _____ (۱۳۸۸)، تاریخ بیهقی، به تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، سخن، تهران.
- حجازی، محمد (۱۳۴۰)، زیبا، ابن‌سینا، تهران.
- دریابندری، نجف (۱۳۸۴)، کتاب مستطاب آشپزی، کارنامه، تهران.
- دکتروف (۱۳۶۱)، رگنایم، ترجمه نجف دریابندری، خوارزمی، تهران.

- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۶۱)، جای خالی سلوچ، نشر نو، تهران.
- _____ (۱۳۶۳)، کلیدر، نشر پارسی، تهران.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، دانشگاه تهران، تهران.
- رضاقلی میرزا (۱۳۴۶)، سفرنامه، به کوشش اصغر فرمانفرمایی قاجار، دانشگاه تهران، تهران.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۵۶)، نه شرقی نه غربی، انسانی، امیرکبیر، تهران.
- شهری، جعفر (۱۳۷۱)، طهران قدیم، معین، تهران.
- _____ (۱۳۴۷)، شکر تلخ، ناشر: مؤلف، تهران.
- _____ (۱۳۵۶)، حاجی دوباره، بی‌نا، تهران.
- علوی، بزرگ (۱۳۵۷)، میرزا، جاویدان، تهران.
- عیوقی (۱۳۴۳)، ورقه و گلشاه، به تصحیح ذبیح‌الله صفا، دانشگاه تهران، تهران.
- غزنوی، سیدحسن (۱۳۲۸)، دیوان، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، دانشگاه تهران، تهران.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۱۸)، سیر حکمت در اروپا، ج ۱، چاپخانه مجلس، تهران.
- فصیح، اسماعیل (۱۳۶۲)، ثریا در اعما، نشر نو، تهران.
- مارتن دوگار، روزه (۱۳۶۹)، خانواده تیو، ترجمه ابوالحسن نجفی، نیلوفر، تهران.
- محمد پادشاه (۱۳۳۶)، فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، کتابخانه خیام، تهران.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۷۱)، شرح زندگانی من، زوار، تهران.
- معین، محمد (۱۳۵۷)، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران.
- منوچهرخان حکیم (منسوب به) (۱۳۸۴)، اسکندرنامه، به تصحیح علیرضا ذکاوتی فراگزلو، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۹۳۳-۱۹۲۵)، مثنوی، به تصحیح رینولد نیکلسون، نورا، لندن - بریل، لیدن.
- _____ (۱۳۴۰)، کلیات شمس، ج ۶، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، دانشگاه تهران، تهران.
- مؤتمن، زین‌العابدین (۱۳۶۸)، آشیانه عقاب، بنگاه مطبوعاتی افشاری، تهران.
- مبیدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۳۹)، کشف الاسرار و عدة الابوار، به تصحیح علی‌اصغر حکمت، دانشگاه تهران، تهران.
- مبنوی، مجتبی (۱۳۴۹)، داستان‌ها و قصه‌ها، خوارزمی، تهران.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۰)، غلط‌نویسیم، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.

نفیسی، سعید (۱۳۱۷)، ستارگان سیاه، نشریات علی جعفری، تهران.

هدایت، صادق (۱۳۴۲)، زنده به گور، امیرکبیر، تهران.

یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی (۱۳۴۴)، کتاب‌فروشی ادبیه، تهران.

یوسفی، غلامحسین (۱۳۵۵=۲۵۳۵)، دیداری با اهل قلم، دانشگاه فردوسی، مشهد.

MACKENZIE, D. N (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, Oxford University Press, London.

STEINGASS (1892) (1977), *Persian – English Dictionary*, Routledge & Kegan Paul, London.

